

## صف بندی های طبقاتی شفاف تر می گردند!

بهرام رحمانی

bamdadpress@swipnet.se

با وجود این که اعتصاب و اعتراض کارگران، دانش جویان در اکثر شهرهای ایران، در حال اوج گیری است، اما هنوز با یک جنبش سراسری طبقاتی فاصله دارد. این ضعفی بزرگ برای فعالین جنبش کارگری و کمونیستی به شمار می آید. تحولات آن چنان سریع و گسترده جلو می رود که نباید این فرصت تاریخی را از دست داد، تا دیر نشده همه مزدبگیران، محرومان و ستم دیدگان باید شوراها و طبقاتی خود را به وجود آورند و خود را متحد و منسجم سازند. اگر طبقه کارگر، متحد شود و مبارزه خود را سراسری نماید، نه تنها بورژوازی ایران با حامیان بین المللی خود نخواهد توانست دنیای سیاه دیگری به جامعه ما تحمیل کند، بلکه با قدرت طبقاتی خود رژیم جمهوری اسلامی را هر چه سریع تر سرنگون خواهد کرد و تاریخ نویسی را آغاز خواهد کرد. تاریخی که به سلطه بورژوازی و جنایات گرایشات مختلف آن از ملی تا مذهبی خاتمه خواهد داد و پرچم آزادی، رفاه و برابری را بر همه نقاط ایران، به اهتزاز درخواهد آورد. قطعاً هنگامی که طبقه کارگر متحد و متشکل و سراسری به میدان بیاید آن وقت است که سردمداران جمهوری اسلامی، فرار را بر قرار ترجیح خواهند داد. موج اعتراضات اخیر ایران، آن چنان سردمداران رژیم تروریستی جمهوری اسلامی را به وحشت انداخته است که در حال عجز و زبونی از یک طرف دستور قلع و قمع دانش جویان معترض و مردم جان به لب رسیده را صادر می کنند و از طرف دیگر سعی دارند این اعتراضات عظیم را ناچیز جلوه دهند. سردمداران جمهوری اسلامی، هذیان های رنگارنگی را بر علیه دانش جویان و مردم معترض سر هم بندی می کنند. سیدعلی خامنه ای، «این ها گروهی فریب خورده و آلت دست آمریکا هستند.»؛ سیدمحمد خاتمی، «عده معدودی که تعدادشان به هزار نفر هم نمی رسد و خواست های صنفی دارند.»؛ «هاشمی رفسنجانی، عده ای بچه سوسول و ساواکی دست به اغتشاش زده اند.»؛ یونسی وزیر اطلاعات، «عده ای اراذل و اوباش که به اسم دانش جویان دست به اغتشاش زده اند.»؛ «ملاحسنی، امام جمعه معروف ارومیه و عامل اصلی قتل عام قارنا و ایندرقاش، جنگ داخلی در شهر نقده و کشتار مردم کردستان، در سال های اوایل انقلاب ۵۷، «ما این اغتشاش گران را دستگیر می کنیم... این اعتراض ها و اغتشاشات مسلما در پرونده شما دانش جویان که فردا می خواهید مسئولیتی داشته باشید، ثبت خواهد شد.»؛ آیت الله سیددیوسف طباطبایی نژاد امام جمعه اصفهان، «کسانی که این حرکات را انجام داده اند،

هیچ نسبتی با اسلام ندارند. آن افراد خاص را باید با هر رمزی که شده پیدا کنیم و به دست قانون بسپاریم.»؛ «آیت الله نمازی، دادستان کل کشور، «در این تجمعات باید اراذل و اوباش که از هر فرصتی سوء استفاده می کنند، شناسایی شوند، به خصوص آن ها که ایده های ضدانقلابی دارند... در طی قضایای اخیر، حکم دستگیری بعضی از افراد صادر شد و عده ای بازداشت شدند و در حال حاضر همکاران ما در حال بازجویی و تکمیل پرونده این افراد هستند».

یاوه گویی های سردمداران رژیم جمهوری اسلامی، قبل از هر چیز اغتشاش فکری و نگرانی از آینده شان را نشان می دهد. بنا به گزارش های منتشر شده در روزهای اخیر هزاران نفر از دانش جویان و مردم معترض دستگیر شده اند، فقط حدود پنج هزار نفر از دستگیرشدگان اخیر را به زندان اوین انتقال داده اند. سردمداران رژیم بهتر از هر کسی می دانند که اکثریت مردم ایران، از آن ها و رژیم شان متنفر و منزجر هستند و چه در انتخابات اخیر «ریاست جمهوری» و «شوراهای شهر و روستا» و چه در تظاهرات ها و اعتصاب های خود اعلام کرده اند که رژیم جمهوری اسلامی را نمی خواهند و خواهان برچیده شدن بساط این رژیم وحشی و جنایت کار هستند.

بدین ترتیب هر چه قدر مبارزه طبقاتی در ایران، گسترش می یابد و تعمیق پیدا می کند، به همان نسبت نیز صف بندی های طبقاتی شفاف تر می گردد!

از این رو نباید گذاشت آکسیونیسیم و مشغله های روزمره و پیروزی های سطحی، موضعی و زودگذر مسایل پایه ای و اساسی جنبش سراسری طبقاتی را تحت شعاع خود قرار دهد. حوادث یکی پس از دیگری به سرعت سپری می شوند و بورژوازی ایران، با حمایت جهان سرمایه داری، به ویژه طیف سلطنت طلبان و بخش هایی از جمهوری خواهان و به اصطلاح دمکرات ها، با حمایت سیاسی و مالی سازمان سیا و کاخ سفید، تحرک تازه ای یافته اند، در حالی که تا چندی پیش اثر خیلی کم رنگی از این ها در عرصه سیاسی و اعتراضی به چشم می خورد. طیفی که شش هفت سال پیش شیفته دوم خرداد و «قهرمان» خندان آن خاتمی بود، اکنون رنگ عوض کرده است و به صف «سرنگونی طلب» های طرفدار آمریکا پیوسته است. برخی از آن ها حتا پایشان به ایران باز شد و همکاری هایی نیز در خفا بین آن ها و برخی از گروه های دوم خرداد و عوامل اطلاعاتی برقرار شد. اما این طیف ها امروز کاتولیک تر از پاپ، طوری در عرصه سیاسی سینه سپر کرده اند که انگار این ها نبودند در همین شش سال گذشته به دنبال فرقه های اسلامی «دوم خرداد» رژیم و منقذ زیاده روی های «ولایت فقیه» بودند؛ حالا کارنامه گذشته دورشان پیشکش!

حمایت سیاسی دولت آمریکا و کمک های مالی کلان آن به رسانه های طیف سلطنت طلب و مشروطه خواه، سبب شده است که این رسانه ها دچار سرگیجه و خودشیفتگی شوند و تبلیغات زهرآلودی را بر علیه نیروهای ضد سرمایه داری، ضد جنگ و ضد امپریالیسم راه بیندازند. برای این که مسئله

کمک مالی مستند باشد، باید به اظهارات رسمی مقامات آمریکا رجوع کرد. برای مثال، سناتور «سم براون بک»، سناتور جمهوری خواه ایالت کانزاس و عضو کمیته روابط خارجی سنا در مصاحبه با بریت هیوم، از شبکه تلویزیونی «فاکس نیوز» در پاسخ به این سؤال که آیا کمک به ایستگاه‌های رادیو تلویزیونی فارسی زبان آمریکا کار درستی است، گفت: این طرح قانونی دو هدف دارد که مهم‌ترین آن حمایت لفظی از دموکراسی در ایران است. وی در پاسخ به این که حمایت آمریکا از این جنبش ممکن است به آن لطمه بزند، گفت: زدن مهر تایید آمریکا بر چیزی به آن لطمه وارد نمی‌کند، بلکه به آن کمک می‌کند». (سایت اینترنتی رادیو فردا، وابسته به پنتاگون و وزارت خارجه آمریکا، ۲۳ جون ۲۰۰۳)

قطعا مردمی که ۲۵ سال پیش رژیم دیکتاتوری سلطنتی را سرنگون کردند، قاعدتا نباید توهمی به احیاکنندگان سلطنت داشته باشند. اساسا در طول تاریخ، رژیم‌های سلطنتی که در سطح جهان سرنگون شده‌اند، با وجود تغییرات و تحولات اقتصادی، سیاسی و حتا نظامی هیچ‌یک از این رژیم‌ها احیا نشده‌اند. برای نمونه رسانه‌ها و رهبران دولت‌های غرب، قبل از حمله نظامی به افغانستان، یکی از پس از دیگری راهی ویلای ظاهر شاه در رم ایتالیا شدند و او را مقابل دوربین‌های تلویزیونی قرار دادند. این رسانه‌ها انواع و اقسام تفسیرها و تحلیل‌ها و تمجیدها مبنی این که ظاهر شاه تنها شخصیتی است که می‌تواند عامل همبستگی و وحدت مردم این کشور باشد، پخش کردند. پس از حمله آمریکا و متحدانش به افغانستان و بر داشتن عوامل قبلی خود، یعنی طالبان، ظاهر شاه را با «سلام و صلوات» به کابل بردند، اما در اولین نشست «لویه جرگه»، خواستند که ظاهر شاه را بر مردم افغانستان تحمیل کنند، نتوانستند و مجبور شدند مهره دیگری را وارد میدان کنند. در هر صورت این آخرین تجربه احیای سلطنت در افغانستان بود که ناکام ماند. علاوه بر این در کشورهایی که هنوز رژیم سلطنتی برقرار است، شاه غیر از تحمیل بار سنگین اقتصادی به جامعه هیچ خاصیتی دیگری برای مردم ندارد. مثلا پادشاه سوئد، که اجازه دخالت در امور سیاسی کشور را ندارد، فقط سالی یک بار اجازه پیدا می‌کند در افتتاح مجلس پنج شش دقیقه‌ای سخنرانی کند، اما نگهداری کاخ‌ها و حقوق‌های کلان خانواده سلطنتی و غیره میلیون‌ها کرون هزینه برای جامعه سوئد، در بر دارد که به صورت مالیات از دست‌رنج کارگران و کارمندان کسر می‌شود. بنابراین طیف سلطنت طلب در خواب و خیال واهی به سر می‌برند و سازمان سیا از این‌ها به عنوان اهرم فشار به رژیم جمهوری اسلامی، برای پیش‌برد معاملاتش استفاده می‌کند. اساسا عمر شاه و شیخ در ایران، به سر آمده است. نسلی جدیدی پا به عرصه سیاست گذاشته است که می‌خواهد خودش مستقیما در همه امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دخالت مستقیم و جمعی داشته باشد و به هیچ‌کس هم به عنوان آقا بالاسر اجازه نخواهند داد با تاریخ و سرنوشت جامعه‌شان بازی کنند. بنابراین طیف

سلطنت طلب نباید شعور و آگاهی مردم دست کم بگیرد.

همچنین در حال حاضر سیاست آمریکا، نه سرنگونی جمهوری اسلامی، بلکه هم گام کردن این رژیم، با سیاست‌های خود در رابطه با مسایل افغانستان، عراق و صلح اسراییل و فلسطین است و در عین حال به وجود آوردن صفی از محمدرضا خاتمی، دبیرکل حزب مشارکت اسلامی، تا رضا پهلوی رییس طیف‌های رنگارنگ سلطنت‌طلبان و مشروطه‌خواهان، جمهوری خواهان و حتا جریاناتی که تا دیروز دم از چپ می‌زدند، امروز به عنوان کنترا برای تاسیس «گنگره ملی ایران»، سر و کله می‌شکنند، است.

اما مردم آزادی خواه ایران، فراموش نکرده‌اند که سلطنت پهلوی، عامل اصلی عقب ماندگی ایران و سرکوب کارگران و انسان‌های آزادی خواه و جاده صاف کن به حاکمیت رسیدن رژیم جمهوری اسلامی بوده است. رضاخان میرپنج، با سازمان دهی کودتای انگلیسی‌ها به قدرت رسید و کلیه دستاوردهای انقلاب مشروطیت را از بین برد و با خفقان خونین یک رژیم فاشیستی را بنیان گذاشت که ملل ساکن ایران را حتا از ابتدایی ترین حقوق انسانی شان، یعنی به کارگیری زبان مادری محروم کرد.

رضاشاه در مقطع جنگ جهانی دوم، با افکار فاشیستی که داشت به همکاری با فاشیست‌های آلمان به رهبری «آدولف هیتلر» روی آورد، به همین دلیل خشم «متفقین» را برانگیخت و توسط آن‌ها به ویژه انگلستان از حکومت برکنار گردید.

محمد رضاشاه پسر او، در کودتای ۲۸ خرداد ۱۳۳۲، با سازمان دهی سازمان سیا، حاکمیت مطلق و خفقان خونین خود را با سرکوب و کشتار بر مردم ایران تحمیل کرد. این رژیم دیکتاتوری، در سال ۱۳۵۷، با انقلاب اکثریت مردم ایران سرنگون شد و این که هیولای هولناکی به نام جمهوری اسلامی، از دل این انقلاب سر بلند کرد، ریشه در سیاست‌های غیرانسانی رژیم سلطنتی در سرکوب کارگران، زنان، دانش جویان، معلمان و توده‌های تحت ستم و تقویت همه جانبه گرایش‌های ارتجاع مذهبی دارد. اکنون رضا پهلوی فرزند محمدرضا پهلوی، خود را وارث تاج و تخت می‌داند، در حالی که حتا حاضر نیست سیاست‌های پدر و پدر بزرگش را مثلا عملکرد جنایت کارانه ساواک و کودتای ۲۸ مرداد را محکوم نماید. همچنین انقلاب سال ۵۷ مردم ایران را توطئه و اغتشاش سیاه می‌نامد. بدین ترتیب چرا باید کسی به ایشان اعتماد کند؟ همچنین مسئله مهم این است که رضا پهلوی نیز همان سیاستی را برای رسیدن به قدرت دنبال می‌کند که اجدادش دنبال کردند. سیاست‌ها و اهداف رضا پهلوی، با حمایت و پشتیبانی و سازمان دهی سازمان سیا و حمله احتمالی آمریکا به ایران، تنظیم شده است. چنین سیاستی به مراتب خطرناک تر از کودتای رضا خان میرپنج و پسرش با حمایت دول امپریالیستی آمریکا و انگلستان است. چرا که چنین حمله‌ای تراژدی بزرگ انسانی به وجود خواهد آورد و منابع اقتصادی و زیربنایی یک کشور، هفتاد میلیونی را نیز نابود خواهد ساخت.

رسانه‌های سلطنت‌طلبان، به شیوه فاشیستی، همه جریانات و کسانی که مخالف جنگ آمریکا علیه یوگسلاوی، افغانستان و عراق بودند و اکنون نیز مخالف حمله احتمالی به ایران هستند را به شنیع‌ترین شکلی مورد حمله تبلیغاتی خود قرار می‌دهند. همچنین مسئولین و دست‌اندرکاران این طیف به شیوه شعبان‌بی‌مخ و الله‌کرم، سعی دارند برای عکس‌گرفتن و منتسب کردن حرکت‌های خارج کشور به خود، به زور وارد تجمعات اعتراضی شوند و یا به تخریب این حرکت‌ها دست بزنند و فعالینش را ترور شخصیت کنند. اعمالی که تفاوت چندانی با اعمال کیهان جمهوری اسلامی و حزب‌الله ندارد. بنابراین سیاست امروز رضا پهلوی و گروه‌های وابسته به طیف سلطنت‌طلب و مشروطه‌خواه و بخش‌هایی از جمهوری خواهان، نه در راستای مبارزه مردم ایران، در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برپایی یک جامعه آزاد، برابر، شاد و انسانی، بلکه در راستای سیاست‌های امپریالیستی آمریکا و احیای سلطنت‌پروری شده است. سیاست مخرب و توطئه‌گرایانه‌ای که برخلاف مصالح و منافع اکثریت مردم ایران و مبارزه آزادی‌خواهانه اتخاذ شده است. در یک کلام سناریوها و سیاست آمریکا برای ایران، اپوزیسیون درست کردن همانند افغانستان و عراق، از طیف سلطنت‌طلب و مشروطه‌خواه، بخش‌هایی از جمهوری خواهان و گرایش‌های ناسیونالیستی، مذهبی به عنوان کترا است.

در چنین اوضاع و احوالی نیروهای آزادی‌خواه، چپ، فعالین جنبش کارگری و کمونیستی، از یک طرف باید هم طبقه‌ای‌های خود را متشکل و متحد کنند و سازمان‌دهی، مباحث و سیاست‌های اثباتی خود را داشته باشد و از طرف دیگر در عین حال وظیفه دارند که همواره بند و بست و توطئه‌های جریانات بورژوازی را نقد و افشا نمایند تا مردم را در مقابل خطراتی که در کمین جنبش طبقاتی‌شان نشسته است، هوشیار سازند.

کارگران، زنان، جوانان، معلمان، پرستاران و مردم محروم و تحت ستم و آزادی‌خواه، بیش از هر زمان دیگری به اتحاد و همبستگی طبقاتی نیاز دارند و در هر جا کار و زندگی می‌کنند، تشکل‌های مستقل خود مانند شوراهای کارگری، محلات، مدارس، دانشگاه‌ها، ادارات، شوراهای آزادی‌زندانان سیاسی، شوراهای مادران برای آزادی فرزندان زندانی، شوراهای هنرمندان، شوراهای کمک‌رسانی به خانواده زندانیان سیاسی و اعدام‌شدگان، شوراهای کمک‌رسانی به کودکان خیابانی، شوراهای سربازان، صندوق‌های اعتصاب و... به وجود آورند. در این شوراهای نقش و فعالیت زنان، بسیار حائز اهمیت است. در مجامع عمومی این تشکل‌ها بحث و گو کنند، تصمیم جمعی بگیرند و به مرحله اجرا بگذارند. تشکیل و وجود چنین تشکل‌هایی آن هم در شرایط حساس کنونی نیازی به مجوز وزارت کشور و یا ارگان دیگر رژیم ندارد، به این دلیل ساده، مردمی که با اراده طبقاتی خود، هدف سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را دنبال می‌کنند، نباید کم‌ترین توجهی به مقررات و قوانین آن داشته

باشند.

از همین امروز باید برای تشکیل شوراها سیاست‌های لازم را اتخاذ کرد و پراتیک نمود و فعالین این تشکل‌ها با هدف اتحاد و سراسری کردن مبارزه گام‌های اساسی بردارند. بدین ترتیب شوراها به صورت منسجم و سازمان یافته در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی گام برخواهند داشت و آلترناتیو حکومت شورایی و کارگری را بنیان‌گذاری خواهند کرد.

۲۵ یونی ۲۰۰۳